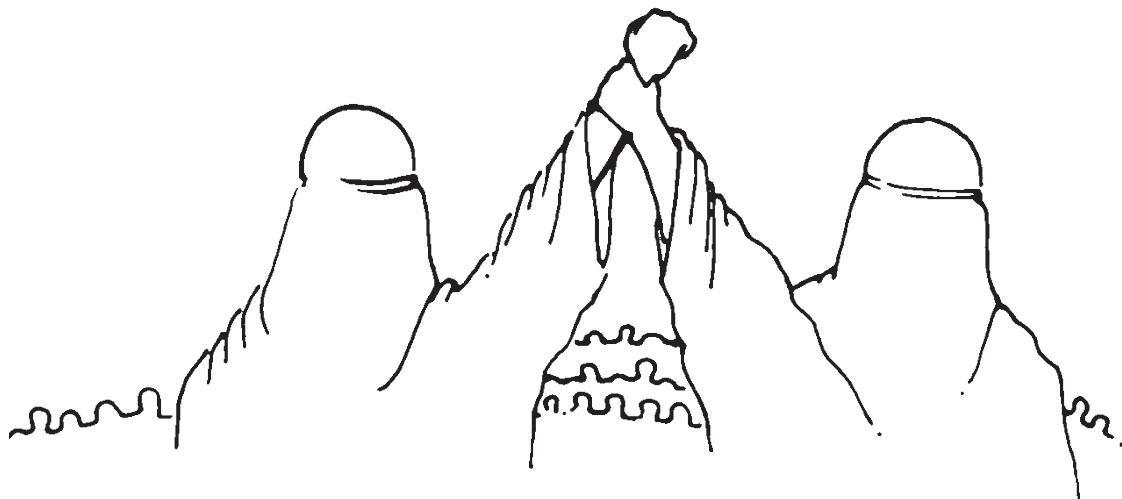




نشریه ی گروه پژوهشی علوم انسانی و هنر دبیرستان علامه حلی

شماره دوم

دوشنبه، سیزده آبان ماه هزار و سیصد و نود و دو



همراه با:

- بحثی در آیه ی تبلیغ

- تذکره ی آقای شوشتری

- پینگ-پونگ با آقای سلطانی

و...

سرمقاله

حبیب دانشور

فهرست

ویژه‌نامه‌ی غدیر/ بحثی در آیه‌ی تبلیغ

اخبار

دو نقطه-دی/ تذکره شیخنا صادق شوشتری

پینگ-پونگ/ با آقای سلطانی

انشا/ خوش آمدید!

نقد فیلم/ یادداشتی بر فیلم «شجاع دل»

هزار و یک شب/ یک روایت عامیانه

روزی روزگاری/ سه روایت از «رساله‌ی دلگشا»

معرفی کتاب/ آثار جورج ارول نویسنده

شعر/ ترنم بی‌انتها

دست‌اندر کاران

البته این درسته که ما تو شمارهی اول بیش‌تر مجبور شدیم از متون فارغ‌التحصیل‌ها استفاده کنیم، ولی واقعیت اینه که اصلاً قرار نیست این نشریه فقط محلی برای انتقال تجربه‌ی گذشتگان از مدرسه برای محصل‌ها باشه. اینی هم که سری قبل اینطوری شد یه دلیلش اینه که ما تو این چند هفته از اوّل سال بیشتر مشغول گفت‌وگو با مسئولای مدرسه بودیم و کمتر تونستیم با شما در ارتباط باشیم؛ ولی همون‌طوری که بار قبل هم گفته شد شما جدا از مجموعه‌مون می‌تونید از طریق معلمای ادبیات و زبان فارسی هم با ماها در ارتباط باشید. در ضمن این مشکل به زودی با برقراری اتاق گروه علوم انسانی حل خواهد شد -إن شاء الله. (اتاق: روبه‌روی سالن آمفی‌تئاتر)

در ضمن با وجود مشکلات ارتباطی با بچه‌ها، چندتا از دوستان مطالبشون رو به ایمیل من فرستادن که بعضی از اون‌ها در این شماره از نشریه چاپ شده. برای اونایی هم که این اولین باریه که نشریه رو می‌خوانن باید بگم هم از طریق ایمیل daneshvarhabib@gmail.com و هم به شکل حضوری تو روزهای دوشنبه (زنگ تفریح دوم به بعد) و چهارشنبه، می‌تونید با مراجعه به اتاق گروه و در صورت بسته‌بودن اتاق، به تالار دبیران، با ما در ارتباط باشید.

هم‌چنین باید از دوستانی که سری قبل ویرگول‌شون با مشکل چاپی به‌دست‌شون رسیده بود عذرخواهی کنم و ضمناً بابت اعلام نظر خیلی‌ها در مورد نشریه کمال تشکر رو ازشون دارم.

خُب دیگه؛ بریم سراغ ویرگول بعدی!



بحثی در آیه‌ی تبلیغ به مناسبت فرارسیدن عید غدیر، به ضمیمه‌ی نقد آرای تفسیری امام فخر رازی

| محمد میرزاعلی

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» - مائده / ۶۷

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.»

×

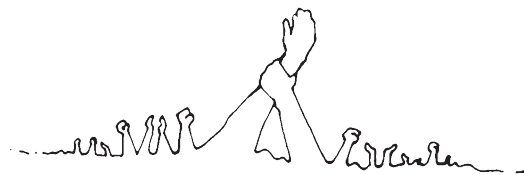
حکایت روز غدیر و بیعت مسلمانان با حضرت علی علیه السلام با آیه‌ی تبلیغ و حوادث آخرین حج حضرت رسول - یعنی «حجة الوداع» - گره خورده است. شیعیان همواره این آیه را مربوط به بحث نصب الهی حضرت امیر علیه السلام بر منصب امامت و خلافت بلافاصله ایشان می‌دانند. در قدم اول می‌توانیم به بررسی منطقی خود عبارت بپردازیم. از این تحلیل منطقی چند مطلب کلی به دست می‌آید:

۱. پیامبر اکرم مأمور به ابلاغ پیامی بوده‌اند و بر اساس لحن آیه،
۲. این پیام، پیام بسیار مهمی بوده و با مقایسه‌ی این خطاب خداوند و خطاب‌های دیگرش،
۳. خداوند به طور نسبی تند و عتاب‌آلود با پیامبر سخن می‌گوید و پیامبر،
۴. در صورت عمل نکردن به امر گفته شده، نتیجه، معادل تبلیغ نکردن کل رسالت‌شان است. ضمناً
۵. خداوند پیامبر را نسبت به بیم‌ناکی عواقب این تبلیغ تسلی و وعده‌ی ایمنی می‌دهد و پس
۶. پیامبر از این عواقب بیم‌ناک بوده‌اند.
۷. خداوند کسانی که از این امر اطاعت نکنند را هدایت نخواهد کرد.

این نتایج چیزی جز تحلیل متنی کلام خداوند نیستند و در واقع در میان مفسرین شیعه و سنی بر سر آنها اجماع وجود دارد. اختلاف اساسی اما بر سر این است که این امر مهم چیست؟ مفسر بزرگ اهل سنت (و شاید بزرگ‌ترین آنها)، فخر رازی، ده روایت برای چیستی این امر مهم ذکر می‌کند: «۱. در بحث قصاص و رجم (سنگ‌سار) وارد شده است / ۲. در باره‌ی مسخره کردن دین توسط یهودیان است که پیامبر در برابر آنها سکوت کرده بودند / ۳. درباره‌ی منظور نکردن آیه‌ی تخخیر [يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُمُ...] و مطرح نکردن آن نزد همسران‌شان / ۴. درباره‌ی زید بن حارث و زینب بنت جحش / ۵. در امر جهاد است که به سبب مخالفت منافقین ابلاغش با دشواری روبه‌رو شده بود / ۶. عتاب نسبت به اجرا نکردن مضمون آیه‌ی «و لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» / ۷. درباره‌ی حقوق جاریه‌ی مسلمین / ۸. در ماجرای حفظ حضرت رسول از دست فرد اعرابی ست که شمشیر حضرت را برداشت و می‌خواست به جان حضرت تعرض کند و شمشیر از دست‌اش لغزید و خداوند پیامبر را حفظ کرد / ۹. در مورد ترس حضرت رسول از قریش، یهود و نصارا ست / ۱۰. در فضیلت علی بن ابی‌طالب - علیهما السلام - است»^۱.

در نوع طرح بحث فخر رازی چند نکته قابل تأمل است؛ یکی تعدد روایت‌ها ست که به لحاظ منطقی قدری عجیب به نظر می‌رسد. نکته‌ی بعد تعدد فخر رازی در طرح بحث حضرت امیر به عنوان روایت آخر است و این که فخر رازی از آن به عنوان روایتی در «فضیلت» حضرت علی نام می‌برد و نه مثلاً در خلافت یا ولایت ایشان. در نهایت با بررسی تک‌تک احتمالات مفسر مورد بحث، می‌توان گفت اغلب آنها - از حیث تاریخی یا از حیث عقیدتی - باطل‌اند.

در روایت اول نکته این جا ست که چرا بایست ابلاغ حکم قصاص و سنگ‌سار باعث بیم‌ناکی پیامبر شوند؟ این دو حکم کاملاً در میان ادیان گذشته - به خصوص یهود - و جامعه‌ی عرب جاهلی سابقه داشته و امر دور از ذهنی محسوب نمی‌شده، پس ابلاغش نمی‌توانسته با نگرانی همراه شود. درباره‌ی روایت دوم: بنا بر قول علامه طباطبائی^۲، در زمان نزول آیه خطر به مراتب کم‌تری از یهود و نصارا (مثلاً نسبت به صدر اسلام) در قبال حضرت وجود داشته و به نظر وجهی نمی‌تواند داشته باشد که خداوند پیامبر را از این خطرهای وعده‌ی ایمنی بدهند. روایت سوم را حتا خود فخر رازی با روایت حدیثی از زبان یکی از زنان پیامبر رد می‌کند؛ مضمون حدیث این است که این تلقی که پیامبر آیه‌ای و حکمی از احکام خداوند را ابلاغ نکرده‌اند به نوعی جسارت به حضرت است. همین اشکال به موارد چهار و پنج و شش و هفت هم وارد است. مورد هشتم هم از این باب که با صدر و ذیل آیه کاملاً ناهم‌خوان است مورد تشکیک است و هم از این



تو این چند هفته که بین این شماره و شماره قبل فاصله وجود داشت چندتا اتفاق مهم تو مدرسه افتاد که به ترتیب اهمیت سعی می‌کنیم اون وقایع رو شرح بدیم:

- پنج‌شنبه‌ی هفته‌ی قبل، بهترین نشست امسال دبیرستان -که توسط همه مورد تأیید- توسط گروه پژوهشی علوم انسانی و هنر در سالن همایش‌های شهید بهشتی دبیرستان علامه حلی برگزار شد. در این نشست که از دانش‌آموزای مدارس و بزرگان مدرسه هم توش حاضر بودن، آقای نوذری وظیفه اجرای برنامه رو بر عهده داشت و آقایان شجاع‌فرد، بصیر و فلاح به خوبی از عهده‌ی نقد فیلم «تصادف» براومدن. همچنین دوشنبه‌ی همین هفته هم نشست دیگه‌ای توسط این گروه برگزار می‌شه که مطابق پیش‌بینی‌ها این نشست از نشست نقد فیلم حنّا بهتر خواهد بود. در نشست پیش رو، شاعرا و نویسندگانی مراکز مختلف علامه حلی تهران و چند نفر از اساتید، به خواندن آثار خودشون می‌پردازن و مخاطبا هم می‌تونن نظرای خودشون رو اعلام کنن.

- بعد از برگزاری این نشست‌ها یکی از چیزهایی که به عقیده‌ی همه‌ی مسئولان اهمیت بی‌شماری برخورداره، دادن اتاق به گروه پژوهشی علوم -

- انسانی و هنر. این اتاق کنار مسجد دبیرستان و روبروی سالن همایش‌های شهید بهشتی است.

- پنچر شدن لاستیک ماشین آقای صفری در جلوی در مدرسه (به دلیل عدم توجه به تابلو پارک = پنچری).

- برگزاری کارسوق‌ها و نشست‌های دیگر گروه‌های پژوهشی.

- برگزاری مراسم روز عرفه و عید غدیر و سایر جشن‌ها و عزاداری‌ها توسط معاونت تربیتی دبیرستان و البته به کمک معاونت طرح و برنامه.

- اومدن معاونین وزیر آموزش پرورش فعلی (که البته اون موقع سرپرست بودن!) و تعدادی از مقامات عالی‌قدر به مدرسه در روز ملی پدافند غیرعامل.

- برگزار انتخابات سی‌مینار

باب که چنین حفظی در مقابل خطرات وسیع‌تر و پردامنه‌تر، که خداوند پیامبر را از آن مصون داشته بوده، نمی‌تواند بهانه‌ای برای نزول یک آیه قلم‌داد شود. استدلال مرحوم علامه در مورد یهود و نصارا و بی‌خطری نسب‌شان برای حضرت در مقطع نزول آیه در مورد نهام هم جاری ست. البته ترس حضرت از قریش خالی از وجه نیست و می‌تواند از نتایج مورد دهام باشد که به نظر می‌رسد وجهی برای تضعیف‌اش وجود ندارد.

جالب این‌جا ست که خود فخر رازی از برخی راویان سنی و یا مورد وثوق اهل سنت -یعنی ابن عباس و براء بن عازب- این روایت را نقل می‌کند: «لما نزلت هذه الآية أخذ بيده و قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». فلقبه عمر رضي الله عنه فقال: هنينا لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة» [=وقتی این آیه نازل شد پیامبر دست [حضرت علی] را با دست‌اش گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او بودم، [از اکنون] علی مولای او ست. خداوند! دوست‌دار او را دوست‌دار و دشمن او را دشمن‌دار». عمر [خلیفه‌ی دوم اهل سنت] او را دید و به او گفت: «گوارا باد برایات ای پسر ابی‌طالب! [امروز] مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی!»]

غدير نقطه‌ی درخشان تاریخ، مظهر لطف خداوند و رهان‌کردن امت اسلام بدون سرپرست است. هدف این نوشته بیشتر آشنائی با برخی روایت‌های معارض درباره‌ی غدیر از منظر اهل سنت و ارائه‌ی نقدهای در حد توان منصفانه‌ای ست که شناخت نسبت به این نقطه‌ی درخشان را در ما فزونی بخشد.

۱. مفاتیح‌الغیب/ ابو‌عبدالله محمد بن عمر فخرالدین رازی/ جلد ۱۲/ صفحه‌ی ۴۰۰-۴۰۱

۲. المیزان فی تفسیر القرآن/ محمد حسین طباطبائی/ جلد ۶/ صفحه‌ی ۴۳

۳. مفاتیح‌الغیب/ ابو‌عبدالله محمد بن عمر فخرالدین رازی/ جلد ۱۲/ صفحه‌ی ۴۰۱

دو نقطه-دی تذکره شیخنا صادق شوشتری

حبیب دانشور

پینگ-پونگ با آقای سلطانی

محمد میرزاعلی و حبیب دانشور

آن ذالعلم والپول، اَنَّهُ معاونٌ مشغول، آن صَوْتُهُ احسن الاصوات، اَنَّهُ عجایب المخلوقات، آن میمیک صورتِ الجمیل، آن که درسه فَعُولُن فَعَالُن فَعِيل، آن که هو خائف من ژيلت والتَّيغ، اَنَّهُ فی الجلسات ما يرسل اسامِاس و هو كاملاً دقیق، اَنَّهُ فی النهار يأكل خاویار و البربری، هو شیخنا سیدنا الصادق الشوشتری

قال الراوی المجهول بأنَّ فی الیوم من الایام مولانا صادق مد ظله العالی، ذهب فی الاتاق و نظر بنسخةِ اولیهِ الویرکول و بعد النظارة المذكور هو گرد أربعة صفحاتها السانسور و ذالک المعلم الکنکور کرد تلک النثرية فی الگور.

و فی الیوم دیگری من الایام سیدنا صادق ذهب فی الخیابان و تحصره شاگردان و المریدان، فی هذه الزمان ذهب الیکی من المریدان و یقرأ «گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم» و شیخنا لادرنگ قراء «و الله مارینا حبا بلاملامه»



پدآفند غیر عامل: جنگ جدید

بهترین مشاور مدرسه: نمی شه گفت!

بهترین معلّم مدرسه: همه‌ی معلّما که خون ، ولی خاطرات خیلی خوبی از آقای صفر دارم

کشک بادمجون: با این که بادمجون داره، ولی خوشمزه‌س!

گروه علوم انسانی و هنر: [قطعاً] بهترین اتفاقی که امسال در مدرسه افتاد

رومن گاری: جذاب ، خوندنی

هری پاتر: فانتزی بچه‌ها

فیس‌بوک: پدافند غیرعامل!

المپیاد: اولین چیزی که به ذهنم می‌رسه فرهاد مقیمیه

سمینار: اصل سمپاد

کنکور: چی بگم والّا

تقلّب تو امتحان: بچه‌ها فک می‌کنن ما نمی‌فهمیم

اخراج از کلاس: خاک تو سری

عجب شیر: خدا نصیب گرگ بیابون نکنه!

آموزش و پرورش: هر روز بهتر از دیروز

ناظم: عین عقاب بالا سرتّه

معاونت طرح و برنامه: بهترین اتفاق بعد از تشکیل گروه پژوهشی علوم انسانی

تنبیه بدنی: شوخیش هم زشته

مایلی کهن: اسمش رو زیاد شنیدم

آقای عموئی: خونسرد در همه حال

خرداد: انتظار امداد غیبی

قصه

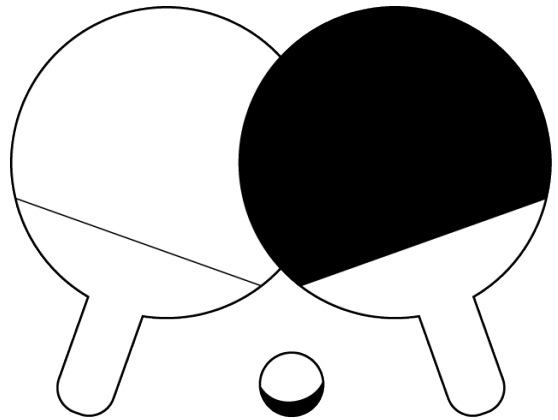
خط دیگری

شایان شجاعیان

از گذشته‌اش هیچ نمی‌دانست. سه ماه از شروع کارش برای هما خانوم می‌گذشت. در این سه ماه، همه کار کرده بود. از تمیز کردن انباری خانه‌ی روستایی هما خانوم تا فروختن تخم مرغ‌ها در شهر. این اواخر هم که فصل برداشت بود، کارش را در شالیزار آغاز کرده بود. اوایل، هیچ چیز از شالیز و برنج و برداشت نمی‌دانست و این چیزی نبود که هما خانوم خیلی از آن راضی باشد. روزهای سختی برایش بود.

در پنجمین فصل برداشت از اولین روز کارش در شالیزار، تقریباً زن کاملی شده بود. تصمیم گرفت فرار کند و به دنبال مادر خودش برود. دوست داشت برای یک بار هم که شده در زندگی او را ببیند. در ابتدا ترس‌های زیادی جلوی او را می‌گرفت. ولی هر چه بیشتر فکر می‌کرد، مصمم‌تر می‌شد. آن روز، بالاخره تصمیمش را گرفت. باید می‌رفت. حتی بی هیچ نشانی. فردا، آفتاب زده، از خانه بیرون زد. رفت.

صبح، وقتی هما خانوم بیدار شد، نامه‌ای را به جای دختر دید. نامه را خواند. اشک در چشمانش حلقه زد. باورش نمی‌شد که راست باشد. یاد سرگذشت خودش افتاد. همه‌ی زندگی‌اش را در لحظه‌ای مرور کرد. یاد سال‌هایی افتاد که در عین بچگی، مجبور به کار بود. روزهایی که برای تازه‌کار بودن در شالیزار و نداشتن تجربه، تنبیه می‌شد. یاد روزی افتاد که از خانه‌ی سمیه خانوم فرار کرد تا مادرش را پیدا کند. یاد سختی‌های راهی که پایانی برایش تعریف نشده بود. شاید اگر مادرش همراهش بود، این سرگذشتش نبود. نامه را دوباره خواند. نمی‌خواست باور کند. ولی خط، خط خودش بود...



نقد فیلم یادداشتی بر فیلم «شجاع دل» | بهرنگ بصیر

فیلم/ شجاع دل محصول سال ۱۹۹۵/ ایالات متحده



[لازم به توضیح است که نوشته‌های این ستون صرفاً «یادداشت»ی بر یک فیلم است و قصد نقد آن به طور جامع را ندارد. در واقع بیشتر سعی شده تا هم برای خواننده‌ای که فیلم را ندیده، و هم برای خواننده‌ای که آن را دیده است، مطالب جالبی در بر داشته و ذهن آن‌ها را درگیر دیدن عمیق‌تر فیلم‌ها بکند. در نهایت از تمام کسانی که به فیلم و سینما - و همین‌طور نوشتن- علاقه‌مندند، دعوت می‌شود تا نوشته‌هاشان را به دفتر نشریه در محلّ گروه پژوهشی علوم انسانی و هنر برسانند تا در شماره‌های بعدی چاپ بشود.]

کامل آشنا می‌شویم. آرزوی او را که داشتن یک خانواده و یک زندگی ساده است، درک می‌کنیم. با خوشحالی او خوشحالی می‌کنیم و خشم او و انگیزه‌ی انتقامش را حس می‌کنیم. پس قهرمان فیلم، قهرمان ما می‌شود. خانه‌ی او خانه‌ی ما می‌شود و ما مانند او حس مظلوم بودن می‌کنیم. این برگ برنده‌ی فیلم است.

و اما Braveheart؛

فیلم در کارگردانی صحنه‌های جنگی از برترین‌ها در نوع خود است. همین‌طور تصویرهایی که بعضاً تبدیل به استعاره‌های تصویری می‌شوند و جای خود را در ذهن و ناخودآگاه ما پیدا می‌کنند هم در فیلم کم نیستند، خصوصاً در سکانس‌های پایانی فیلم و نباید از موسیقی فوق‌العاده و حماسی فیلم غافل شویم.

از نکات برجسته و مثبت دیگر فیلم می‌توان به شخصیت‌پردازی بروس و شاهزاده‌ی فرانسوی اشاره کرد - خصوصاً بروس. او به شدت تحت تأثیر گذشته و پدر خود است. او خواهان زندگی خوبی برای مردمش است و البته می‌خواهد مانند والاس شجاع و آزاد باشد. او توأمان هم قوی است و هم ضعیف. او خود مخاطب است. حضور او باعث درک بهتر داستان و ارتباط برقرار کردن با وقایع می‌شود.

فیلم اما از ناحیه‌ی شخصیت، والاس ضربه می‌خورد. او هیچ‌وقت شک نمی‌کند. با پیش‌زمینه‌هایی که فیلم به ما می‌دهد او برای انتقام شروع به مبارزه می‌کند اما در ادامه دم از آزادی می‌زند. ما بعد از ۴۵-دقیقه‌ی اول از شخصیت او لذت می‌بریم و به او به دید یک قهرمان می‌نگریم اما هرگز با او هم‌ذات‌پنداری نمی‌کنیم. ما نمی‌توانیم شک نکنیم. ضعف و تردید بخشی از وجود ماست.

با این حال «شجاع‌دل» در کل فیلم خوبی است - و البته برای دیدن پیشنهاد می‌شود.

فیلم برگرفته از داستان تاریخی قیام ویلیام والاس بعد از تصرف اسکاتلند به دست ادوارد پادشاه انگلستان در اواخر قرن سیزدهم میلادی است. بر طبق داستان فیلم والاس پسر یک کشاورز اسکاتلندی است که بعد از کشته شدن پدرش در نبرد با قوای انگلیس به همراه عمویش به رم می‌رود و علوم مختلف را در آنجا فرا می‌گیرد. پس از بازگشت به اسکاتلند، او قصد دارد یک زندگی ساده تشکیل دهد اما جنایات انگلیسی‌ها او و مردم آن دهکده را به شورش وامی‌دارد.

تماشای چند دقیقه از فیلم کافی ست تا متوجه شویم سازندگان فیلم به دنبال خلق فرم امروزی برای روایت حماسه هستند؛ کاری که البته تازه نیست و در تاریخ هالیوود نمونه‌های بسیار دارد. نکته‌ای اما که این فیلم را تا حدودی برتر از نمونه‌های دیگر می‌سازد وجود واقعیت سینمایی به همراه صحنه‌های عظیم نبرد، تصویرهای استعاره‌ای و دکورهای برجسته است. ما یک داستان کامل از زندگی ویلیام والاس را با دیدن خصوصاً ۴۵-دقیقه‌ی اول فیلم مشاهده می‌کنیم. تصویری از اسکاتلندی‌هایی که دار زده شده‌اند به همراه تصویر مرگ پدر ویلیام در کودکی، این‌ها ظلم انباشته شده در وجود او را برای ما نمایان می‌سازد. ما رفتن او به رم و همراهی او با عمویش را نمی‌بینیم اما علمی که او کسب کرده در کنش‌ها و واکنش‌های او پس از بازگشت کاملاً مشخص است. ما با سرزمین او به طور

می‌کنی و می‌ری مکزیکوسیتی! بعد از اون هم لس‌آنجلس!
و از اون‌جا هم نیویورک... اون‌جاست که دست به کارهای
مهم‌تری می‌زنی...

ماهی‌گیر: این کار چقدر طول می‌کشه؟

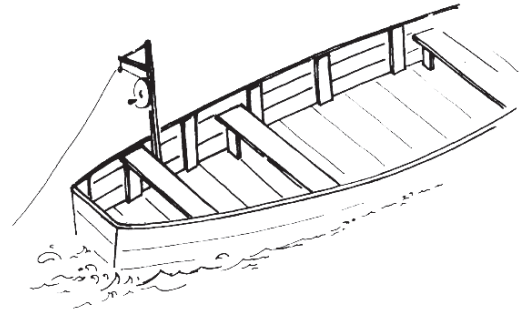
تاجر: پونزده تا بیست سال.

ماهی‌گیر: اما بعدش چی، آقا؟

تاجر: بهترین قسمت همین‌ه در یک موقعیت مناسب که گیر
اومد می‌ری و سهام شرکت رو به قیمت خیلی بالا می‌فروشی!
این کار میلیون‌ها دلار برات عایدی داره.

ماهی‌گیر: میلیون‌ها دلار! خب، بعدش چی؟

تاجر: اون‌وقت بازنشسته می‌شی... می‌ری یه دهکده‌ی ساحلی
کوچیک... جایی که می‌تونی تا دیر وقت بخوابی... یه کم
ماهی‌گیری کنی، با بچه‌ها بازی کنی... بری دهکده و تا
دیروقت با دوستان گیتار بزنی و خوش بگذرونی!



یک تاجر امریکایی نزدیک یک روستای مکزیکایی ایستاده بود.
در همان موقع یک قایق کوچک ماهیگیری رد شد که داخلش
چند تا ماهی بود.

از ماهی‌گیر پرسید: چقدر طول کشید تا این چند ماهی رو
گرفتی؟

ماهی‌گیر: مدت خیلی کمی.

تاجر: پس چرا بیشتر صبر نکردی تا بیشتر ماهی گیرت بیاد؟

ماهی‌گیر: چون همین تعداد برای سیر کردن خانواده ام کافی
است.

تاجر: اما بقیه وقت را چیکار می‌کنی؟

ماهی‌گیر: تا دیروقت می‌خوابم، یه کم ماهیگیری می‌کنم؛ با
بچه‌ها بازی می‌کنم؛ بعد می‌رم توی دهکده و با دوستا شروع
می‌کنیم به گیتارزدن خلاصه مشغولیم به این نوع زندگی.

تاجر: من تو هاروارد درس خوندم و می‌تونم کمکت کنم. تو
باید بیشتر ماهی‌گیری کنی. اون‌وقت می‌تونی با پولش قایق
بزرگ‌تری بخری و با درآمد اون چند تا قایق دیگر هم بعداً
اضافه می‌کنی و اونوقت یه عامله قایق برای ماهی‌گیری داری.

ماهی‌گیر: خوب بعدش چی؟

تاجر: به‌جای اینکه ماهی‌ها رو به واسطه بفروشی اونا رو
مستقیماً به مشتری‌ها می‌دی و برای خودت کار و بار درست
می‌کنی... بعدش کارخونه راه می‌ندازی و به تولیداتش نظارت

روزی روزگاری سه روایت از «رساله‌ی دلگشا»

چه کنم؟

زنی بیمار شد و خواست بمیرد. به شوهر گفت:

اگر بمیرم چه می‌کنی؟

گفت: اگر نمیری چه کنم؟

سجود

شخصی خانه‌ای کرایه کرد. چوب‌های سقف بسیار صدا می‌کرد
و صاحب‌خانه حاضر به تعمیر آن نبود و هروقت مستأجر
گلایه از وضع سقف می‌کرد، می‌گفت: «چوب‌های سقف ذکر
خدا می‌کنند».

مستأجر گفت: می‌دانم، خیلی هم خوب است، اما می‌ترسم این
ذکر منجر به سجود شود.

بعضی از آثار اُرول (به ترتیب سال انتشار): آس و پاس‌ها در پاریس و لندن/ روزهای برمه/ دختر کشیش جاده به سوی اسکله/ ویگان/ زنده باد کاتالونیا/ هوای تازه/ قلعه‌ی حیوانات/ ۱۹۸۴

اسب طلخک را دزدیدند.

یکی گفت: گناه تو ست که مواظب اسب نبودی.

دیگری گفت: گناه نگهبان است که در طویله را باز گذاشته.

طلخک گفت: با این حساب دزد بی‌گناه است.

توضیحاتی مختصر در باره ۳ کتاب مهم تر اُرول :

یک. قلعه‌ی حیوانات: قلعه‌ی حیوانات شاید مشهورترین اثر اُرول در ایران باشد او در این کتاب فرجام انقلاب‌های کمونیستی و مصادره‌شدن آن‌ها را توسط بزرگان انقلاب را با شیوه‌ای تمثیلی بیان می‌کند.



دو. ۱۹۸۴: آخرین و بهترین کتاب اُرول یک کتاب تماماً ضد کمونیستی است که با پیش بینی سال ۱۹۸۴ و فضای حاکم بر یک جامعه‌ی کمونیستی عاقبتِ زندگی به سبک کمونیستی و اختناق حاکم بر چنین جامعه‌ای را بیان می‌کند. جامعه‌ی ترسیم‌شده در ۱۹۸۴ بسیار شبیه به جامعه امروز کره‌ی شمالی است که شناخت خوب اُرول از سیاست را نشان می‌دهد.

۶

معرفی کتاب آثار جورج اُرول نویسنده

عرفان زمانی

هنر برای هنر!

جورج اُرول در یکی از پر جنب‌وجوش‌ترین دوران تاریخ زندگی کرد و تقریباً تمام آثارش اجتماعی و سیاسی هستند. اُرول که از طبقات فقیر جامعه انگلستان بود در ۱۹ سالگی به خدمت پلیس امپراتوری در آمد و به برمه اعزام شد اما پس از ۵ سال و بر اثر دیده‌هایش از برمه از پلیس استعفا داد. اُرول در زمانی که بعدها نوشت یعنی «روزهای برمه» اعتراضات زیادی علیه امپریالیسم [= سلطه‌طلبی] و استثمار کرد. بعد از برمه به اروپا برگشت در پاریس و لندن کار کرد و از فقر با گداها و ولگردها می‌گشت و به بدترین و کثیف‌ترین وضع زندگی می‌کرد نتیجه این تجربه شد رمان «آس‌وپاس‌ها در پاریس و لندن». از ۲۶ سالگی شروع به انتشار نوشته‌هایش در مطبوعات کرد و با کارهای دیگری از جمله تدریس کمی وضع زندگی‌اش را بهبود بخشید اما باز هم برای رمان نوشتن تجربیات شخصی و عینی خود را به کار می‌گرفت؛ مثلاً کتاب «زنده باد کاتالونیا». اُرول در یکی از مقالاتش که سال ۱۹۴۷ منتشر شد می‌نویسد: «در ده سال گذشته همیشه آن‌چه بیش از هر چیز خواسته‌ام انجام دهم این بوده که از نویسندگی سیاسی، هنری بسازم. نقطه‌ی آغاز کار من همیشه نوعی احساس طرفداری و حس بی‌عدالتی است. وقتی می‌نشینم که کتابی بنویسم به خودم می‌گویم قصد دارم یک اثر هنری ایجاد کنم. کتاب را می‌نویسم زیرا دروغی وجود دارد که می‌خواهم افشا کنم یا واقعیتی که میل دارم به آن توجه شود. نخستین هدفم این است که به حرفم گوش کنند ولی البته قادر به نوشتن هیچ کتاب یا حتی مقاله‌ای بلند برای مجلات نیستم مگر آن که احساس کنم به کاری هنری دست زده‌ام...»

شعر
ترنم بی انتها
| طه لسانی

از در درآمدی و تپی سخت پا گرفت
برقی ز شوق روی تو دل را فرا گرفت

پراتهاب سینه‌ی آتش گرفته‌ام
از رقص‌های شعله‌ی عشقت جلا گرفت

قلبم ز درد تلخ نبودت به یک نفس
گویی که با دواى حضورت شفا گرفت

ابریشمین لباس دلم ناز تو ربود
جایش بین که پیرهن نخ‌ها گرفت

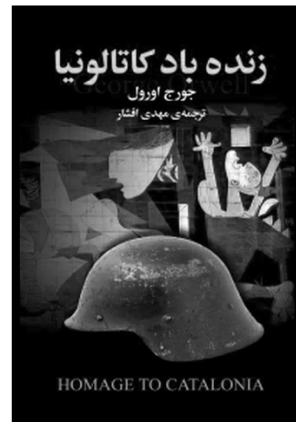
از عطر آبشار نشسته به شانه‌ها
با غنچه‌ها مشام تو را اشتبا گرفت

وقتی گذاشتی قدمت را به کوچه‌ها
باران به افتخار قدومت نوا گرفت

من خواستم جلو بروم، روبرو شوم
با آن دوچشم مست که باید طلا گرفت



سه. زنده باد کاتالونیا! پس از شورش فرانکو در اسپانیا خیلی از آزادی‌خواهان مخصوصاً طرفداران آنارشیسم [هرج و مرج و بی‌نظمی] برای مقابله با فرانکو که از حمایت فاشیست‌ها و هیتلر برخوردار بود به کاتالونیا رفتند و علیه فرانکو اسلحه به دست گرفتند. اُروِل یکی از این آزادی‌خواهان بود که به اسپانیا رفت و جنگید و البته زخمی هم برداشت که در نهایت عامل مرگ او شد. زنده باد کاتالونیا حاصل تجربیات شخصی اُروِل از این جنگ است که در این کتاب جامعه‌ی برابر آن روز‌های کاتالونیا که حاصل تفکرات آنارشیستی بود به زیبایی ترسیم شده است و البته اُروِل در این کتاب هم انتقادات اجتماعی‌اش را کنار نگذاشته است.



"دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست"

این بار هم جلوی مرا این حیا گرفت

گفتم به خود دوباره چرا؟ باز هم که رفت

پا پس کشید، درست، صدایت چرا گرفت؟

ماندم میان راه و دوباره گلوی را

احساس یک نوازش نا آشنا گرفت

آهسته چشم از تو بردم ولی چه سخت

در خاطرم خیال نگاهت بقا گرفت

دل شد سیاهپوش دوباره ندیدنت

آن شور و شوق پرزد و اندوه جا گرفت

وقتی که ردّپا ز تو تنها به جای ماند

بغض شکست، گریه مرا بی‌هوا گرفت

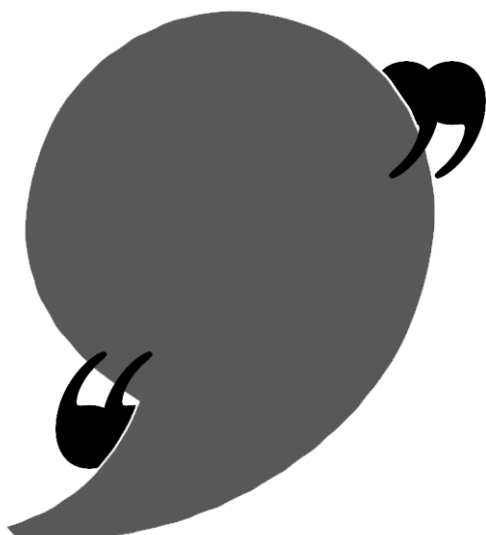
همراه اشک‌های جگرسوز من دلا

باران ببین! ترنّم بی‌انتها گرفت

xxx

این شعر زرد، یک غزل عاشقانه نیست

تنها بهانه‌ایست که قلبم -بیا!- گرفت



با سپاس از آقایان:

عبدی‌مراد، عموئی، شوشتری، سعیدی‌نیا، شجاعی، احمدی،
سلطانی

و واحد انتشارات

سردبیر: حبیب دانشور

مدیر هنری و صفحه‌آرا: آریا عامری

طراح جلد: صادق کاوه

ویراستار: محمد میرزاعلی

Virgool.blog.ir

نویسندگان این شماره:

علی هاشمی / بهرنگ بصیر / طه لسانی / عرفان زمانی

